

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب  
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ  
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت  
تا بازگشت به استقلال ملی  
سخن می‌گوید

## گفت و گوی هشتم

# آیا یهودیان قوم محبوب خداوند هستند و بر اقوام دیگر برتری دارند؟



صحیفه های پنجگانه تورات ستون برومند شریعت یهود را پایه گذاری کرد

پرسش - در کتاب تورات درباره یهودیان خیلی با محبت سخن رفته است. خداوند یهودیان را "قوم من" خطاب می کند. خداوند در تورات خطاب به ملت یهود می گوید "من این خاک و این سرزمین را به شما دادم". خداوند، به نوشته تورات، وعده های بسیار به قوم یهود می دهد و از جمله می گوید که "شمار آنان را از شن های دریا فزون تر خواهد ساخت".

آیا اگر به این نوشته ها باور داشته باشیم، نشان آن نیست که پروردگار تنها قوم یهود را دوست داشت - و یا آن که ملت یهود بر این باور است که تنها قومی در جهان است که "برگزیده" پروردگار می باشد. بنا بر این نوعی برتری هائی بر اقوام دیگر دارد؟

پاسخ - من در گفت و گوی پیشین توضیح دادم که این "برگزیدگی" چه مفهوم واقعی دارد و به هیچ وجه نباید دلیل برتری نژادی و یا فکری و یا هر نوع برتری دیگری تلقی شود.

اجازه بدهید کمی به توضیحات خویش در این باره بیافزایم:

پروردگار نمی توانست (ببخشید، سخن خود را تصحیح می کنم، زیرا نمی توان درباره پروردگار مطلق واژه "نمی توانست" را به کار برد)، یعنی منطقی و قابل قبول نیست که پروردگار بیاید و ملتی را "برگزیده" تعیین کند که یک ملت بت پرست باشد. احتمال دارد که چنین قوم بت پرستی، از نظر فرهنگ و تمدن و اندیشه هنوز از ملت یهود عقب باشد.

توجه کنید که در این جا روی سخن من به جنبه های تمدن و فرهنگ است و بس، و من به هیچ برتری دیگری اشاره نمی کنم.

بدانید که ملت اسرائیل تنفر بسیار دارد به هر چیزی که به دور و بر اندیشه نژادپرستی نزدیک می شود.

یک نمونه می خواهم بیاورم و به عنوان مثال بپرسم یکی از قوانین کشور اسرائیل که من و شما در آن زندگی می کنیم چیست؟

این قانون می گوید که هرگونه نشانه و رفتاری که حاکی از نژادپرستی باشد در خاک اسرائیل ممنوع است. به عبارت دیگر، در اسرائیل نژاد پرستی یک جرم است، یک تبهکاری است، عملی خلاف قانون و اخلاق تلقی می شود.

یعنی، اگر یک شهروند اسرائیلی، در داخل این کشور بیاید و حرفی بزند که بوی نژاد پرستی از آن به مشام برسد، قانون اجازه می دهد که این فرد بازداشت شود، محاکمه گردد و به زندان بیافتد

تا این حد است که یهودیان و ملت اسرائیل تنفر دارند از نژاد پرستی و آن "برتری نژادی" که یهودستیزان به صورت مغرضانه و ظالمانه ای آن را به یهودیان نسبت می دهند و کشور اسرائیل را به آن متهم می سازند.

ادعای آن که یهودیت نژادپرستی است، تعبیر و تفسیری است که دشمنان اسرائیل و بدخواهان یهودیان آن را به این ملت نسبت می دهند.

اگر هم به فرض محال، واقعا یهودیان و اسرائیلی ها چنین باوری داشتند، بدیهی است که کنست (پارلمان اسرائیل) هرگز چنین قانونی را علیه اندیشه های نژاد پرستانه و ضد نژاد پرستان با اکثریت آراء به تصویب نمی رساند.

قانون ضد نژاد پرستی در اسرائیل با یک اکثریت بسیار بزرگ در پارلمان به تصویب رسید و مسلم است که اندیشه نژادپرستی امری جدا و دور از ذهنیت یهودیان و ملت اسرائیل می باشد و فرهنگ و تمدن یهود با آن بیگانه است و آن را محکوم می کند .

پرسش - ولی با وجود همه این توضیحاتی که شما دادید، و گفتید که دین یهود و جنبش صیونیسیم هیچ سنخیتی با نژادپرستی ندارد، در سال ۱۹۷۵ میلادی قطعنامه ای در مجمع عمومی سازمان ملل به شماره ۳۳۷۹ تصویب شد که صیونیسیم (ناسیونالیسم یهود) را در ردیف نژادپرستی قرار داد. در این باره چه می گوئید؟

پاسخ - توجه کنید که این قطعنامه در زمانی به تصویب رسید که جنگ سرد بین بلوک شرق و غرب در اوج خود قرار داشت و اتحاد شوروی علیه کشورهای غربی بسیار فعال بود.

یک موضوع دیگر را نیز درباره علل تصویب چنین قطعنامه ظالمانه و مغرضانه علیه جنبش ملی گرائی یهودیان فراموش نکنید. کورت والدهایم که در آن هنگام دبیرکلی سازمان ملل را به دست داشت، یک اتریشی دارای سوابق فعالیت در ارتش نازی بود.

والدهایم در واحدی از "ورماخت" (ارتش آلمان) خدمت می کرده که در دوران جنگ جهانی دوم جنایات ضدبشری و هولناکی مرتکب شده بود.

ولی والدهایم هنگامی که وارد صحنه سیاست گردیده و می خواست رئیس جمهوری اتریش شود این سابقه خود را پنهان نگاه داشته بود و سال ها پس از آن بود که این پیشینه برملا گردید و دست والدهایم خوانده شد و سازمان ملل آمد و قطعنامه ای را که خودش به تصویب رسانده بود به دست خود باطل کرد و آن را بی ارزش دانست

قطعنامه ای که در آن ادعا شده بود که "صیونیسیم نوعی نژاد پرستی است" در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۹۱ (همزمان با فروپاشی اتحاد شوروی) توسط همان مجمع عمومی سازمان ملل که قطعنامه پیشین را تصویب کرده بود لغو و باطل شد. این قطعنامه تحت شماره ۴۶۸۶ در سازمان ملل به تصویب رسید و آن رفتار یهودستیزانه این نهاد جهانی به عنوان یک لکه ننگ برای همیشه در تاریخ بشریت باقی خواهد ماند.

به یاد داشته باشید که هنگام تصویب قطعنامه ای که در آن صیونیسیم (ناسیونالیسم یهود) "نوعی نژاد پرستی" معرفی گردید، اتحاد شوروی مخالفت شدیدی با اسرائیل داشت و از منافع اعراب در ابعاد گسترده و بی چون و چرا حمایت می کرد و نفت عربی برای روسیه و امکان فروش اسلحه به کشورهای عرب از دیدگاه اتحاد شوروی برایش بسیار بیشتر سود داشت تا دوستی با اسرائیل.

بعد، فراموش نکنید که آن دورانی بود که همه کشورهای عربی در اوج ستیز با کشور اسرائیل قرار داشتند و نابودی آن را طلب می کردند و هیچ کشور عربی هنوز پا به پیش نگذاشته بود که با اسرائیل قرارداد صلح امضاء کند.

دورانی بود که کشورهای عرب یک صدا می گفتند که نه تنها حاضر نیستند با اسرائیل صلح کنند، بلکه تاکید می کردند که هرگز این کشور را به رسمیت نخواهند شناخت و هیچ گاه با اسرائیل وارد گفتگوی صلح نخواهند شد.

در آن هنگام همه کشورهای اسلامی نیز طبعاً از این قطعنامه جانبداری کردند و به حمایت از آن رای دادند. کشورهای غیرمتعهد نیز که شمار آنان بالاتر از صد کشور بود در کنار کشورهای عرب و اسلامی و دبیرکل سازمان ملل قرار گرفتند - همان فردی که پیشینه نازی خود را از همگان پنهان کرده بود.

حالا یک قلم در دست بگیرید و این اعداد را جمع بزنید و متوجه می شوید که برای تصویب یک چنین قطعنامه غرض آلود و دروغین، یک اکثریت اتوماتیک وجود داشت.

در آن دوران اگر شما قطعنامه ای به مجمع عمومی سازمان ملل می بردید که در آن مثلاً گفته شده بود "ماست در اسرائیل سیاه است"، آن هم با اکثریت بسیار بزرگ از تصویب مجمع عمومی می گذشت.

در آن سال ها حال و هوایی علیه اسرائیل در سازمان های بین المللی وجود داشت که اگر شما قطعنامه ای ارائه می کردید که در آن گفته شده بود که "اسرائیل اصلاً نام یک کشور نیست، بلکه اسم یک نوع هنداونه است"، آن قطعنامه هم از تصویب مجمع عمومی می گذشت

این که بیایند و ادعا کنند که جنبش ملی گرائی یعنی ناسیونالیسم یهود برابر با نژاد پرستی است، مثل آن است که بگویند ایرانیانی که عرق وطن پرستی و میهن دوستی دارند و ایران را متعلق به خود می دانند، آن ها هم نژاد پرست هستند.

این دلیل خوبی یا بدی یک جنبش ملی و یک اندیشه ایدئولوژیک نیست، بلکه یک اقدام سیاسی است که از منافع سیاسی سرچشمه می گیرد و هدف آن آسیب رساندن به منافع سیاسی یک کشور دیگر است.

در واقع می توان گفت که این، یک کشاکش سیاسی و بخشی از همان جنگ تبلیغاتی است که اعراب در آن دوران اوج ستیز خود علیه اسرائیل به راه انداخته بودند تا این کشور را بدنام سازند و کژی های انکارناپذیر خویش را پنهان دارند.

همانهایی که برای تصویب این قطعنامه تلاش کردند، خودشان هم خوب می دانستند که دروغ می گویند و صیونیسیم هیچ قرابتی با نژادپرستی ندارد و یهودیان نژادپرستی را امری مکروه می دانند.

یادآوری می کنم که در آن هنگام حیم هر تسوگ (که بعدها به ریاست جمهوری اسرائیل رسید) سفیر این کشور در سازمان ملل بود و به خوبی به یاد دارم که در واکنش به

تصویب این قطعنامه ، هرتسوگ پشت تریبون مجمع عمومی قرار گرفت و آن قطعنامه را در برابر چشم همگان پاره کرد و به دور انداخت.

چند سالی گذشت و صحنه سیاسی جهان دگرگون شد، اتحاد شوروی در حال فروپاشی بود. بلوک کشورهای غیرمتعهد تضعیف گردید و جوّ جهانی نسبت به ملت اسرائیل تغییر کرد و آن گاه خود سازمان ملل به این نتیجه رسید که کار بدی صورت گرفته و به یک کشور عضو ظلمی شده که کاملاً نابجا بوده و باید این ظلم جبران شود.

پرسش - اجازه بفرمائید پرسش پیشین را دوباره مطرح کنم و پرسم که آیا این واقعیت که در کتاب مقدس یهود نوشته شده که خداوند به یهودیان می گوید "شما قوم برگزیده من هستید"، و می گوید "من این سرزمین را به شما اهداء کردم"، و می گوید "نسل شما همانند شن دریا کثیر خواهد شد"، آیا این ها هم به مفهوم برتری طلبی نیست، یا شاید یک مفهوم ناسیونالیستی دارد و طور دیگری باید با آن برخورد کرد؟

پاسخ - یک نکته را نباید فراموش کرد و این بحث دوباره برمی گردد به همان مطالبی که من پیشتر درباره آن ها سخن گفتم. آن چه از قول پروردگار در کتاب تورات نقل گردیده ، همانند آن است که بین خداوند و ملت یهود نوعی پیمان و قرارداد بسته شده باشد.

این برداشت بر می گردد به دوران حضرت موسی ، یعنی همان دورانی که موسی یهودیان را از سرزمین بردگی مصر رهائی بخشیده و آنان را به خاک پدری رهنمون می شد و در سر راه، در صحرای سینا حضرت موسی بالای کوه طور رفت تا با خداوند سخن بگوید.

حضرت موسی در راه بازگشت از این کوه دو لوحه تورات را که شامل ده فرمان بود، خطاب به بنی اسرائیل با خود پائین آورد که این نوعی سند پیمان بندی بین ملت یهود و پروردگار آنان بود.

توجه بفرمائید که در این دو لوح هیچ افسانه یا داستانی نوشته نشده بود، بلکه شامل ده فرمان و ده دستور بود که چهار فقره از آن ها ارتباط مستقیم با وجود خداوندگاری دارد و در آن آمده است: "من خدای یگانه هستم و جز من خدای دیگری را نپرستید". شش فرمان دیگر به امور اجتماعی و مدنی و حقوقی مربوط می شود که در آن ها آمده است "دزدی مکن"، "قتل مکن"، "زنا مکن"، "شهادت دروغ مده" و غیره.

به باور من، این فرمان که پروردگار می گوید "شهادت دروغ مده" بسیار جالب است.

خداوند نگفته است که "دروغ مگو" بلکه گفته است "شهادت دروغ مده" که آن موضوع "دروغ مگو" نیز خود تفسیر جالبی دارد. توجه داشته باشید که گاهی انسان در یک وضع اضطراری قرار می گیرد که او را ناچار می سازد دروغ بگوید. تصور کنیم موردی را که یک تروریست وارد خانه شده و می پرسد برادر تو کجاست ، و فرد دروغ

می گوید، زیرا می داند که اگر بگوید برادرش در اطاق مجاور است ، جان او را به خطر انداخته است.

بنا براین، پرورگار دستور نداده که "دروغ مگو"، بلکه فرمان صادر کرده که "شهادت دروغ مده". بدین سان توجه می فرمائید که چقدر دقت شده است در تدوین ده فرمان ، زیرا کسی که شهادت دروغ می دهد، جرم بزرگتری مرتکب شده است.

به مفهومی دیگر، جرم آن کس که شهادت دروغ داده، از فردی که دروغ گفته بیشتر است. زیرا سخن از اجرای عدالت است و قاضی یا داور باید تعیین کند و تشخیص بدهد که فلان موضوع درست یا نادرست است و حکم خود را بر اساس عدالت و با استناد به شهادت صادر کند.

کسی که شهادت دروغ می دهد، موجب می شود که فردی بیگناه محکوم شناخته شود و به مجازات برسد. این جرمی است بزرگ که پرورگار در ده فرمان آن را مذموم و محکوم شناخته و خطاب به ملت یهود می گوید که از دادن شهادت دروغ بپرهیزند.

بدین سان می بینیم که ده فرمان، که همانا پایه و اساس شهروندی و اجتماع و تمدن و فرهنگ هر جامعه است، به نام خداوند و توسط حضرت موسی به یهودیان اعطا کردید. پیمان بین خداوند و ملت یهود، با این ده فرمان و در همان کنار کوه طور بسته شد.

به باور یهودیان، این دو لوح ده فرمان در "صندوق عهد" گذاشته شد و یهودیان موظف گردیدند که از آن حفاظت کنند.

توجه کنید که نام صندوقی را که این دو لوح سنگی در آن نهاده شد، "صندوق عهد" (ארוח הברית Aron Habrit) نام نهادند که واژه "عهد" در زبان عربی به مفهوم "پیمان" است و این به مفهوم آن عهد و پیمانی است که ملت یهود با پرورگار خویش و خدای خود بسته است.

همراه با همین "صندوق عهد" بود که یهودیان به سرزمین اجدادی خود بازگشتند.

به همین علت نیز بود که حضرت داود به اندیشه ساخت "بیت المقدس" (نیایشگاه مرکزی و قبله نماز یهودیان) برآمد که "صندوق عهد" را در آن جا قرار دهد، و او این صندوق را که در نقطه دیگری از سرزمین اسرائیل نهاده شده بود، به اورشلیم پایتخت خویش آورد.

یادآوری می کنم که حضرت سلیمان فرزند حضرت داود بود که بیت المقدس یهود را طبق خواسته پدر خویش بنا کرد و آن را به اتمام رساند و حالا برخی آمده‌اند و نام اورشلیم را تحریف کرده و به جای اورشلیم، نام "بیت المقدس" (نیایشگاه مرکزی یهود و قبله یهودیان) را به کار می برند - که آن هم در واقع سننیتی است که نشان می دهد



اورشلیم را پادشاه یهود (حضرت داود) ساخت و بیت المقدس توسط پادشاه دیگر یهود (حضرت سلیمان) بنا گردید.

در هر حال، تکرار می کنم که صدور ده فرمان خداوندی خطاب به حضرت موسی، در واقع همانند عهد و پیمانی بود که بین ملت یهود و خداوند بسته شد.

این به باور یهودیان است. زیرا یهودیان نخستین ملتی بودند که وحدانیت و یگانگی خداوند را پذیرفتند و آن ها بودند که خداوند یگانه را به دیگران نیز شناساندند.

بنابراین یهودیان منطقی دانستند که این حق را به خود بدهند که حتی بنویسند در کتب مقدسه خویش که خداوند با یهودیان عهد و پیمانی دارد و یهودیان را قوم خویش می داند.

اجازه دهید که این مطلب را نیز اضافه کنم و آن این که، همین پذیرفتن عهد و پیمانی که بین پروردگار و قوم یهود وجود دارد، به طور مستقیم و غیر مستقیم هم در انجیل مسیحیان روی آن تاکید شده و هم در قرآن مجید مورد تأیید قرار گرفته است.

اگر حافظه ام یاری دهد، به سوره النساء مراجعه بفرمائید از آیه ۱۶۳ تا ۱۶۴ و هنگامی که این آیات را بخوانید متوجه خواهید شد که قرآن مجید به صورت صریح می گوید که پروردگار با انبیائی که از آن ها نام می برد (و منظور ابراهیم و اسحاق و یعقوب و سلیمان و عیسی و دیگران است) به صورت وحی سخن گفت، ولی هنگامی که به حضرت موسی می رسد، می نویسد "وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا" یعنی پروردگار رو در رو با حضرت موسی سخن گفت و چنین چیزی به باور قرآن و به باور کتب مقدسه سایر یکتا پرستان فقط در مورد حضرت موسی گفته شده است. این خود یک برتری و امتیاز است. امتیازی است که اسلام و قرآن مجید نیز آن را به رسمیت می شناسند. انجیل مسیحیان نیز آن را پذیرفته و تأیید کرده است.

به این آیات در قرآن مجید توجه فرمائید: **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (۱۶۳) وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴)**

با توجه به همه آن چه که گفته شد، جای ابراز شگفتی نیست که پروردگار عالم یهودیان را "قوم من" خطاب می کند. زیرا یهودیان بودند که در ابتدای تکامل و پیشرفت و گام برداری به سوی فرهنگ و مدنیت، به ترویج و اشاعه خداپرستی پرداختند که امروز به جایی رسیده ایم که بیش از دو میلیارد و پانصد میلیون نفر از مردم دنیا به همان چیزی ایمان دارند که یهودیان برای نخستین بار رسالت ترویج و شناساندن آن را در سه هزار سال پیش به عهده گرفتند.

پرسش - اجازه بدهید یک بار دیگر باز گردیم به ده فرمان که می گوید "قتل مکن"، "زنا مکن"، "شهادت دروغ مده" و غیره. می خواهم یادآوری بفرمائید که این رشته فرامین که در واقع اساس حقوق مدنی و قوانین جزائی دنیا شده ، چند سال پیش و حدوداً در چه تاریخی توسط حضرت موسی به ملت یهود داده شد؟

پاسخ - بلهی است که این قوانین توسط حضرت موسی آورده شد و او بود که آن ها را به ملت یهود عرضه کرد. در مورد تاریخ این رویدادها، همانگونه که در یکی از گفت و گوهای پیشین یاد آور شدم، حدود ۱۲۸۰ سال پیش از میلاد مسیح بود که جمعا می شود سه هزار و چند صد سال پیش . حدوداً سه هزار و سیصد سال پیش.

پرسش - تاریخی که شما قید می کنید که حضرت موسی این قوانین انسان دوستانه و مهم و مدنی را در آن زمان به یهودیان عرضه کرد ، دورانی بود که در دنیا بربریت حکمفرمائی می کرد . مردم از دانش و اندیشه و سواد به دور بودند . همه جا را بت پرستی فرا گرفته بود. قتل انسان به دست انسان یک امر عادی محسوب می شد. وحشیگری در جوامع بشری تسلط کامل داشت. در چنین دنیائی، حضرت موسی می آید و به بشریت می گوید که از قتل دوری جوئید ، مرتکب زنا نشوید و شهادت دروغ مدهید؟

پاسخ - روبهرفته و در مجموع ، همه آن چه گفتید بوده و وجود داشته است. ولی من نمی توانم بگویم که در میان بت پرستان انسان های خوب هم وجود نداشته اند. من یک پژوهشگر هستم و باید سخنان تحقیق شده بگویم.

نمی توان به صورت فله ای گفت که تمام اقوام دیگر آن طور بودند و قوم یهود این طور بود - ولی با قاطعیت می توانم بگویم که تنها ملت یهود بود که آمد و پیام یکتاپرستی را برای جهانیان به ارمغان آورد و آن را به بخش بزرگی از بشریت اهدا کرد و آنان پذیرفتند و راه یکتاپرستی در پیش گرفتند و به وحدانیت حق ایمان آوردند. این خدمتی بود که ملت یهود به بشریت و تمدن انسانی کرد.

در کنار این پیام یکتا پرستی ، باید بگویم که یهودیان پیام آور مهر و دوستی و همه قوانینی بودند که ارتباط دارد با روابط بین انسان ها و ارتباطات اجتماعی. به این مفهوم که انسان با انسان چگونه باید رفتار کند. انسان باید با حکومت چطور رفتار کند. شیوه رفتار حکومت با شهروندان چگونه باید باشد.

در کتاب تورات به انسانیت یاد داده می شود که فرد نباید دزدی کند، نباید مرتکب زنا شود و اوامر دیگری از این قبیل و حتی قوانین ارث که اگر من فرد ثروتمندی هستم و فوت می کنم، این ثروت من چگونه باید بین افراد تقسیم شود - یعنی در مجموع، رشته قوانینی در تورات خطاب به ملت یهود آمده که برای آن دوران بسیار مرقی و پیشرو و تازه بوده است.

به عنوان مثال، در قوانین تورات از جمله آمده است که اگر شما برده یا غلامی دارید، موظف هستید که در پایان سال هفتم خدمتش، او را از بردگی معاف کنید و او باید از آن پس یک انسان آزاد و آزاده باشد.

تورات حتی به انسان ها یاد می دهد با زمینی که روی آن شخم می کنند چه رفتاری داشته باشند و دستور می دهد که زمین کشاورزی پس از شش سال کشت، باید یک سال آیش شود، یعنی در سال هفتم به روی این زمین کشت نشود که زمین بتواند استراحت کند - و این دستور درحالی صادر می شود که زمین احساس ندارد و زمین انسان نیست. امروز کشاورزان بسیار خوب می دانند که آیش زمین تا چه حد برای بدست آوردن محصول بیشتر مهم و اساسی است.

در آن دوران از تاریخ بشری، به یهودیان دقیقا دستور داده شده بود که از نظر اخلاقی و معنوی، و همچنین از نظر مدنی و حقوقی چگونه باید رفتار کنند - تا حدی که در تورات آمده است که حتی زمینی که در آن کشت می کنی، هر هفت سال یکبار باید به آن آسایش بلهی که در زبان پارسی "آیش" نامیده می شود.

یک نکته دیگر، باز هم در رابطه با همین قوانینی که تورات برای هدایت کردن مردمان و نظم دادن به زندگی آنان وضع کرده است و آن روز استراحت شنبه برای انسان هاست.

این روز استراحت از کجا آمده است؟

ما از دورانی سخن می گوئیم که مردمان از دمیدن آفتاب تا فروختن آن، و به عبارت دیگر از بوق سحر تا غروب آفتاب، و هفت روز هفته به کار کردن و رنج بردن می پرداختند و بسیار خسته می شدند. ولی تورات می آید و دستور می دهد که باید همه مردمان یک روز در هفته استراحت کنند و این روز را شنبه تعیین می کند.

در آن دوران کلام دین وجود داشت که به مردمان خود توصیه کرده باشد که حتما یک روز در هفته را استراحت کنند؟ و امروز توجه بفرمائید که همان چینی ها و ژاپنی ها نیز که به خدای یکتا اعتقاد ندارند و خدایان خویش را می پرستند، همان ها هم روز تعطیل هفته را که یهودیان به جهان عرضه کردند می پذیرند و آن را رعایت می کنند.